

# مملکتداری در آئین بودا.

هاشم رجبزاده

۱۰۲

۱. هفت رهنمود است که کشور را به سعادت می‌رساند؛ نخست اینکه مردم هرچه بیشتر گرد هم آیند تا در امور سیاسی بحث کنند، و نیازهای دفاع ملی را فراهم دارند.  
دوم اینکه، مردم، از همه رده‌های جامعه، چون بیکری واحد گرد آیند و همه در بحث از امور مملکتی شرکت کنند.  
سوم اینکه، مردم رسوم قدیم را محترم دارند و آنها را بی دلیل تغییر ندهند، و نیز به آداب تشریفاتی رفتار نمایند و حق و عدل را پاس دارند.  
چهارم اینکه، مردم میان زن و مرد و بزرگتر و کوچکتر، تفاوت و امتیاز شناسند، و نزهت خانواده و اجتماع را نگه دارند.  
پنجم اینکه، مردم پدر و مادر خود را فرمانبردار، و معلمان و بزرگتران را مرید و وفادار باشند.  
ششم اینکه مردم به گور نیاکان ادای احترام نمایند و یادبود سالانه برای آنان برگزار کنند.  
هفتم اینکه، مردم به اخلاق عمومی پایبند باشند، فضیلت کردار را ارج نهند، به تعلیم استادان ارجمند گوش فرا دهند و هدایا پیشکش آنان دارند.  
اگر جامعه‌ای این رهنمودها را به خوبی دنبال کند، یقین که سعادت‌مند خواهد شد و مورد احترام همه کشورهای دیگر خواهد بود.
۲. روزگاری پادشاهی بود که به شایستگی بسیار بر کشور خود فرمان می‌راند. این پادشاه را برای فرزانگیش شاه عالی فروغ می‌خواندند. او اصول کشورداریش را چنین برشمرد:

بهترین راه پادشاهی بر کشور آنست که فرمانروا پیش از هر چیز بر نفس خود حاکم باشد. پادشاه باید با دلی آکنده از مهر با مردم خود روبرو شود، و آنان را بیاموزد و راه بنماید تا همه آرایش‌ها را از دل و اندیشه خود بزایند. شادی‌ای که به مایه رهنمودهای نیکو فرا آید، بسیار فزونتر از آن خوشی است که چیزهای مادی دنیا تواند داد. پس، فرمانروا باید که مردم خود را تعلیم نیکو ارزانی نماید و دل و اندیشه و تن ایشان را در آرامش بدارد.

آنگاه که مردم نادار به او روی آرند، باید که گنجینه را بگشاید، و بگذارد تا آنان هر چه خواهند بردارند، پس او از این فرصت بهره جوید تا آنان را حکمت رها ساختن نفس از هر آرزوی تباهی، بیاموزد.

هر انسان، بنا به وضع فکریش، دید متفاوتی نسبت به چیزها دارد. شماری از مردم، شهر و دیارشان را خوب و زیبا می‌دانند، که همان در چشم دیگران زشت و ویرانه نماید. این همه به دل و اندیشه آنها بستگی دارد.

آنان که سخن و تعلیم نیکو را ارج نهند، در درخت‌ها و سنگ‌های پیش چشم خود همه رنگ‌ها و رخسندگی‌های سنگ لاچورد را توانند دید؛ اما آنها که ندانند که دل و اندیشه را چگونه مهار دارند، جلال و تابندگی یک قصر طلائی هم در چشمشان نیاید.

در زندگی هر روزه کشور، همه چیز را حال چنین باشد. اندیشه سرچشمه هر چیز است و از این رو، فرمانروا باید که پیش از هر کار بخواهد تا مردم را به پروردن دل و اندیشه‌شان وادارد.

۳. اصل نخستین در کشورداری خردمندانه، همانست که شاه عالی فروغ در کار داشت؛ راه نمودن به مردم در پرورش اندیشه‌های خود.

دل و اندیشه پروردن، یعنی که معرفت جستن، و، از این رو، فرمانروای فرزانه باید که پیش از هر چیز به سخن بودا چشم دارد.

چون فرمانروایی به بودا ایمان نهد، به سخن و تعلیم او پایبند باشد، مردم با فضیلت و عاطفه را قدر داند و ارج نهد، مردم را هیچگونه تمایل به بیگانه‌پرستی، نسبت به دوستان یا دشمنان مملکت، نباشد، و ملکی او همواره سعادت‌مند بماند.

چون کشوری سعادت‌مند شد، موجبی نباشد که به ملکی دیگر بتازد، و به اسلحه تهاجمی نیاز نخواهد داشت.

هنگامی که مردم خوشحال و راضی شدند، تفاوت‌های طبقاتی از میان برود، کردارهای نیک رواج یابد، فضیلت‌های اخلاقی فزاینده باشد، و مردم به یکدیگر احساس احترام پیدا کنند. پس هر کسی از سعادت بهره‌مند گردد؛ آب و هوا و گرما و سرما اعتدال یابد؛ خورشید و ماه و ستارگان در گردش و درخشش باشند؛ باران و باد به موقع بریزد و بوزد و بلاهای طبیعی همه از میان برود.

۴. وظیفه فرمانروا، حفظ و حمایت مردم است. او ولی رعیت خویش است و آنان را در صیانت قوانین خود دارد. او باید که رعایا را پرورد و مواظبت نماید، هم چنانکه مادری فرزندش را

تر و خشک می‌کند و پیش از آنکه کودک به گریه افتد، پیراهن خیس او را بیرون می‌آورد و جامه دیگر به او می‌پوشانند، به همین گونه، فرمانروا نیز باید بجای آن که بنشیند تا مردم به فغان آیند، درد و رنج را از آنان بردارد و خوشی را جایگزین آن سازد. واقع آن است که تا آن روز که رعیت صلح و آرامش نیافته است، حکمروانی او کامل نخواهد بود. مردم همانا گنجینه مُلکند.

پس، فرمانروای دانا همواره در اندیشهٔ مردم خویش باشد، و لحظه‌ای هم ایشان را از یاد نبرد. او غمخوار رنج‌های مردم است و به تدبیر سعادت یافتن آنها. برای فرمان راندن به فرزاتگی، او باید که در همه چیز و همه کار، رازینی یابد؛ دربارهٔ آب، دربارهٔ خشکسالی، دربارهٔ توفان و در کار باران. او باید که وضع کاشت و درو و غلات، احتمالهای برداشت محصول خوب، و نیز خوشی و آسایش و رنج و اندوه مردم را بداند. برای آنکه فرمانروا بتواند کرده‌ها را به درستی پاداش یا جزا دهد یا بستاند، که از گناه تبه‌کاران و سجایای نیکمردان بخوبی آگاه باشد.

فرمانروای خردمند آنگاه که مردمش در نیاز باشند، داد و دهش نماید، و چون در نعمت و سعادت باشند، از آنان مالیات ستاند. او باید که در گرفتن مالیات سنجش درست در کار آورد و بار مالیات را هرچه سبک‌تر گیرد، و از این راه مردم را با خود یار و همدل نگاهدارد.

فرمانروای دانا، مردم را به مایه قدرت و هیبت خویش صیانت نماید. آن کس که بر مردم چنین حکومت کند، شایستهٔ آن باشد که شاه خوانندش.

۵. سلطان حقیقت شاه شاهان است. او را پاک‌ترین و والاترین تبار باشد. او نه همان که بر چهارسوی جهان فرمانروا است، که خدایگان خرد و نگاهبان همهٔ تعالیم فاضله نیز باشند. هر جا که او گام نهد، آتش جنگ خاموش شود، و بدخواهی از میان برود. او به نیروی حقیقت، به عدل فرمان راند و با پیروز شدن بر همهٔ تباهی‌ها صلح را بر همهٔ مردم ارمغان آرد.

سلطان حقیقت، هرگز آلودهٔ کشتن یا زدن نشود. او هرگز زبان به فریب یا ناسزا یا دروغ یا سخن یاوه ننگشاید. دل و جان او از آز و جهل و خشم یکسره پاک است. او این ده تباهی را از دل و اندیشه و تن بزدايد و ده فضیلت را جایگزین آن سازد.

از آنجا که حکومت این فرمانروا بر حقیقت استوار است، او شکست‌ناپذیر باشد. هر جا که حقیقت پیدا آید، تجاوز از کار در ماند و بدخواهی از میان برود. میان مردم او هیچ جدائی و تیرگی نباشد، پس، آنها به آرامش و ایمنی با هم زندگی کنند؛ همان حضور او، صلح و شادی ارمغان رعیت دارد. از این روست که او را پادشاه حقیقت خوانند.

از آنجا که پادشاه حقیقت، شاه شاهان باشد، فرمانروایان دیگر همه از او به ستایش نام برند، و بر سرزمین‌های خود به شیوهٔ او فرمان رانند.

چنین است که پادشاه حقیقت، همهٔ شاهان را فرمانروا باشد، و آنها در سایهٔ منش ستودهٔ او، ملت خود را ایمنی بخشند و وظایف خویش را نسبت به دهر ما به انجام رسانند.

۶. پادشاه دانا در صدور فرمانهای خود شفقت را در کار دارد. او بکوشد تا در هر قضیه‌ای با

رای روشن بنگرد و آنگاه فرمان خود را با رعایت اصول پنج‌گانه صادر کند.

اصول پنج‌گانه اینهاست: اصل نخست اینکه فرمانروا باید که حقیقت قضایایی را که فراروی او آورده می‌شود، خوب بررسد.

دوم اینکه او باید یقین یابد که این قضایا در صلاحیت اوست. هرگاه او با داشتن صلاحیت و اعتبار تمام رأی دهد، فرمان او برود، اما اگر امر بیرون از صلاحیت او باشد، همان مایه گرفتاری‌ها شود؛ او باید که تا موجبات درست فراهم نیامده است، حکم ندهد.

سوم اینکه او باید که به عدل داوری کند؛ یعنی باید که به نیت متهم پی ببرد. اگر او دریابد که ناروایی بی‌قصد بزه‌کاری از او سرزده است، باید که او را تیری شناسد.

چهارم اینکه، باید که در صدور و اعلام حکم نرمی نشان دهد، نه درستی؛ یعنی که باید کیفری به روا دهد و کیفر بیش از اندازه ننماید. یک حاکم خوب بزهدکار را به مهربانی اندرز گوید و او را فرصت دهد تا به بی‌راهی‌های خود هشیار شود.

پنجم اینکه، او باید که در داوری بر سر مهر باشد، نه خشم، یعنی باید که بزهدکاری را محکوم سازد، نه بزهدکار را. او باید داوریش را بر بنیاد عاطفه نهد، و باید که از این فرصت برای هشیار ساختن بزهدکار به ناراستی‌های خود بهره گیرد.

۷. هرگاه یکی از وزیران معتبر دولت، در انجام وظایف خود کوتاهی ورزد، به سود خود کار کند یا رشوه گیرد، نابکاری او مایه فساد سریع اخلاق عمومی خواهد شد؛ مردم به فریب یکدیگر پردازند، زورمند بر ناتوان بتازد، اشراف با مردم عادی بدرفتاری کنند، یا ثروتمندان از مردم بسینوا بهره‌کشند، و هیچ کس را دادرسی نباشد؛ تیره‌روزی فراوان شود و گرفتاری‌ها فزاینده گردد.

در چنین احوالی، وزیران متعهد از کار کناره گیرند. فرزندگان، بیمناک از گرفتاری، خاموشی گرینند، و مناصب دولت را همان چاپلوسان پر کنند، و اینان قدرت سیاسی خویش را برای ثروتمند ساختن خود به کار گیرند و از رنج و درد مردم هیچ اندیشه ندارند.

در چنین وضعی قدرت حکومت از تأثیر بیفتد و سیاست‌های درست آن فرو ریزد. چنین منصب‌یافتگان بی‌مروت، همانا دزدان خوشبختی مردمند، که نیز بدتر از دزدان، چرا که آنان هم پادشاه و هم رعیت را بفریبند و مایه گرفتاری‌های مملکت باشند. پادشاه نباید که چنین وزیرانی را از کار براند و آنان را به کیفر رساند.

\* برگرفته از: چنین گفت بودا، ترجمه هاشم رجب‌زاده، توکیو، ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) (چاپ دوم)،